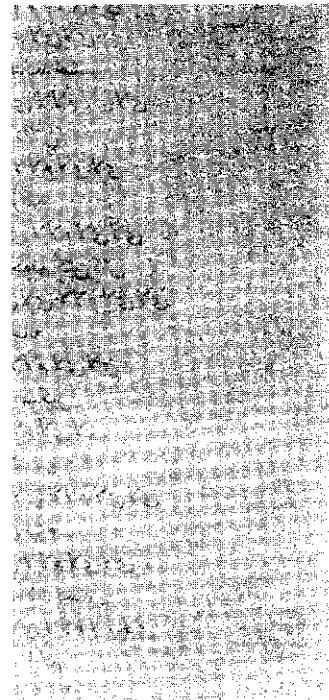


نگاهی به بابا گوربو

جامعه طبقاتی و ریالیسم بالزاک

رسال جامع علوم انسانی



ابتدال از جمله پدیده‌هایی است که امروز در ابعاد گوناگون فرهنگی، هنری، ادبی و ... به خوبی دیده می‌شود. به سختی می‌توان از ملاقات با آن سر باز زد. به ویژه زمانی که بخواهید درباره اوقات فراغت خود تصمیم بگیرید؛ تفاوتی نمی‌کند که به سراغ یکی از داستانهای نویسندگان وطنی امروز بروید، یا مثلاً هوس سینما به سرتان بزنند. گذرتان به باجه مطبوعات بیفتد و به تورق یکی از مجله‌ها بپردازید، یا پای سریالهای تلویزیونی بنشینید بی‌تردید در مواجهه با پدیده‌هایی از این دست با حجم قابل ملاحظه‌ای از ابتدال مواجه خواهید شد.

البته ابتدال سطوح مختلفی دارد. گاهی آشکار و روشن است. مانند برخی از آثار هنری که هیچ دغدغه‌ای درخصوص مسائل و مصائب جامعه خود ندارد و گاه نهان است، چرا که غالب آثار هنری و ادبی به نوعی به مسائل و مصائب جامعه می‌پردازد؛ اما این پرداختن به گونه‌ای است که خود به یکی از مصائب جامعه بدل شده است. بالزاک زمانی که می‌خواهد از مصائب جامعه خود سخن بگوید به این نکته اشاره می‌کند که "کلمه مصیبت" در این دوره به دلیل سوءاستفاده و تکرار زیاد ارزش واقعی خود را از دست داده است. (بالزاک، بابا گوریو، ص ۲۷) بر همین اساس آنچه امروز در داستانهایی ما، سینمای ما و سریالهای تلویزیونی ما به عنوان "مصائب" مطرح می‌شود، یا جدایی عاشق از معشوق است (که به گفته بالزاک "در دنیای بزرگ و در اجتماع عالی مصیبتی سخت‌تر از این وجود ندارد") (همان، ص ۱۴۶)، یا نمایی از تین ایچرهای است که از زور سیری مدعی هستند پدر و مادرشان نیازهای روحی و روانی آنها را برآورده نمی‌کنند. با این همه کارگردان انتظار دارد کارگری که شب‌هنگام با درد پا و کمر و دست به اضافه درد گرسنگی و ناسزا و تحقیر به خانه می‌آید، دردهای خود را فراموش کند و بر این مصائب بگریزد. داستانی که بدان می‌پردازیم، از نوع داستانهایی است که به خوبی حق کلمه "مصیبت" را ادا کرده است.

"بابا گوریو" اثر انوره دو بالزاک - نویسنده شهیر فرانسوی - روایتگر مصائب پاریس ۱۸۱۹ است. بابا گوریو پدری را نشان می‌دهد که در عصر سرمایه‌سالاری اروپا با وجود اینکه همه زندگی خود را وقف دو دختر خود می‌کند، در حالی می‌میرد که دخترانش حتی بر بالین وی حاضر نمی‌شوند؛ و مهم‌تر از آن داستان جوانی را نشان می‌دهد که همچون خود بالزاک به پاریس می‌آید تا حقوق بخواند و هم اوست که این رمان را به یکی از ماندگارترین رمانهای جهان تبدیل می‌کند.

اما ارزش واقعی این داستان در چیست؟ بالزاک خود چنین می‌گوید: "تمام ارزش این داستان مدیون قریحه و فراست و علاقه مفرط او [راستینیاک، جوانی که برای خواندن حقوق به پاریس آمده است] به آگاه شدن از اسرار و وضع عجیب و وحشتناک این شهر است، زیرا اگر فرد دیگری به جای او بود احتمال داشت که این اسرار چه به وسیله مسبین این وضع و چه به وسیله شخص دیگری که در این جامعه در حکم آلت فصل بودند مکتوم بماند." (همان، صص ۴۲ - ۴۱) بدین‌سان

بالزاک پرداختن به اسرار و وضع عجیب و وحشتناک پاریس را ارزش واقعی این داستان می‌داند. به همین دلیل محیطی را که برای داستان خود انتخاب می‌کند و با تفصیلی درخور ملاحظه به شرح جزئیات آن در آغاز داستان می‌پردازد، نه محلات اعیان نشین پاریس بلکه محله‌ای است با پانسیونها و مؤسسات ارزان، مذلت و زجر، پیری و ناتوانی مشرف به مرگ و خاموشی، جوان برهنه خوشحالی که مجبور است برای امرار معاش با زحمت و مشقت کار کند؛ "هیچ یک از محله‌های پاریس مانند اینجا وحشتناک و ناشناس نیست... هیچ محیطی را نمی‌توان برای صحنه داستان ما متناسب‌تر از این کوچه یافت." (همان، ص ۳۰) از جامعه البته به گفته بالزاک "طبقه عالی شهر پاریس از وجود رنجهای روحی و جسمی این طبقه از جامعه بی‌خبر است، زیرا پاریس شبیه اقیانوسی است که هر قدر بجوید، عمق آن نامعلوم است و هر قدر هم دقیق باشید باز هم گوشه‌ای پیدا خواهد شد که تا حال از نظرها پنهان مانده است. غارها و گلهای مرواریدها و جانورهایی دیده می‌شود که تا امروز به چشم غواصان ادبی و هنری نخورده است. خانم و که نمونه‌ای از این عجایب و غرایب به شمار می‌رود." (همان، صص ۴۷ - ۴۶)

به هر حال روشن است که این فقط یک روی سکه است و نمی‌توان تنها به آن بسنده کرد. از این رو بالزاک از پانسیون خانم و که "که چیزی غمناک‌تر از تماشای سالن آن نیست" (همان، ص ۳۴) به سالنهای اعیانی پاریس قدم می‌گذارد و بدین‌سان داستان ارزش واقعی خود را پیدا می‌کند: "اگر حس کنجکاو و مهارت این جوان که توانست خود را به سالنهای اعیانی پاریس برساند نبوده، این داستان ارزش واقعی خود را نداشت." (همان، ص ۴۱)

به بیان دیگر نمی‌توان از "رنجهای واقعی" سخن گفت و از "مسرتهایی که غالباً ساختگی است" دم فرو بست. (همان، ص ۲۸) چرا که این دو، دو روی یک سکه‌اند. بالزاک از ماجراهای واقعی سخن می‌گوید، ماجراهایی که ناگزیر به پانسیون خانم و که تعلق خواهد داشت: "از دیدن این پانسیونها شخص می‌توانست ماجراهای گذشته و حال آنها را دریابد، این ماجراها از آنهایی نبود که در نور ردیف چراغها (شما بخوانید لوسترها) و از میان پرده‌های نقاشی شده اتفاق افتاده باشد، بلکه ماجراهایی بود واقعی و زنده و ساکت، ماجراهای سرد که دل‌های گرم را به حرکت درمی‌آورد، ماجراهای مداوم و تمام‌نشده" (همان، صص ۴۴ - ۴۲).

بالزاک در بابا گوریو به سراغ مصائب می‌رود و ریشه این مصائب را در بی‌عدالتی می‌بیند. جامعه‌ای که در آن پول و ثروت به فرمانروای مطلق بدل شده است و به همین دلیل "با پول هر کار می‌توان کرد." (همان، ص ۴۲۲)، روشن است که در چنین جامعه‌ای دیگر، "درستی و شرافت به درد نمی‌خورد؛" (همان، ص ۲۱۱) چرا که "فضیلت در مال و ثروت است." (همان، ص ۱۶۷) در واقع صاحبان ثروت هستند که معیارهای اخلاق را تعیین می‌کنند و به همین دلیل "قوانین و قواعد اخلاق نزد



اگر در کالسه که با این عدد
هر بستن و امینی هستن
اگر پراده باشن در دیه
حساب می آید اگر
فرمانده می رو تکبیر می
شده بشماره در میدان کاخ
عداوتی که سوز بود
صفت اخلاقی سر دم
نشان خواهند داد که
یک میلیون درد به پند شما
و اثر سالهای شهرت
می دهند و برنده فضیلت
خواهند بود ماسی معلوم
به زاندر هر ی و عشقه
می فهمیم که حالمان نوع
اخلاق باشند



سگ جلوی شما پرت کند. وظیفه شما چیست؟ باید مثل سگ پشت سر دزدها پارتس کنید، وفادار ثروتمندان باشید، مردان صاحبدل را اعدام کنید و خیلی ممنون هم باشید، اگر حامیانی (شما بخوانید نسبت‌های نسبی و سببی با صاحبان ثروت و قدرت) نداشته باشید، در همان محکمه ولایت باید پیوسید... اما اگر حامی داشته باشید و مثلاً مرتکب کارهای زشت سیاسی شده باشید مثلاً در حکمی به جای اسم مانوئل اسم ویل را بخوانید، چون قافیه هر دو یکی است و وجدان انسان از این حیث راحت است) در چهل سالگی دادستان خواهید بود و حتی می‌توانید نماینده مجلس شوید. (همان، ص ۲۰۸)

چنانکه دیدید، بالزاک محکومان دادگاهها را مردان صاحبدل می‌خواند و آنها را کسانی می‌داند که به سر ما می‌ارزند، با این وصف پس مجرمان و جنایتکاران پاریس چه کسانی باید باشند، به ویژه اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد که "من با شما شرط می‌بندم که نمی‌توانید در شهر پاریس دو قدم بردارید و یک نوع عمل جنایت‌بار یا فاسد نبینید." (همان، ص ۲۱۲)

با این وصف باید روشن شده باشد که آنچه بالزاک جنایت می‌خواند در قوانین حقوقی رسمی پاریس ذکری از آن به میان نیامده است. بالزاک درخصوص راستینیاک که در پاریس دانشجوی حقوق است می‌نویسد: "این جوان اهل جنوب در فاصله اتاق خصوصی آبی‌رنگ مادام دورستو و سالن گلی‌رنگ مادام دوبوسشان چیزهایی آموخته بود که به اندازه سه سال درس "حقوق خصوصی شهر پاریس" بود. درسی که از آن هیچ جا گفت‌وگویی در میان نبود. درحالی‌که دانستن این علم به منزله "درس عالی حقوق اجتماع این شهر" به شمار می‌رفت و اگر

ثروتمندان قدرتی ندارد." (همان، ص ۱۶۷) و گاه تشبیه به صاحبان ثروت نیز چنین پیامدی دارد: "همین که راستینیاک دید لباسش آبرومند است، دستکش‌هایش تمیز است، کفش‌هایش نو است، تمام آن تصمیمات مربوط به فضیلت و تقوی را از یاد برد." (همان، صص ۲۲۸ - ۲۲۷)

بالزاک چنین جامعه‌ای را جامعه کثیفی می‌خواند: "بله، جای کثیفی است... اگر در کالسکه باشید، مرد درست و امینی هستید ولی اگر پیاده باشید دزد به حساب می‌آید. اگر از درماندگی مرتکب جرمی شدید شما را در میدان کاخ عدلیه مثل یک موجود عجیب‌الخلقه به مردم نشان خواهند داد، اما اگر یک میلیون دزد دیدید شما را در سالنهای شهر راه می‌دهند و نمونه فضیلت خواهید بود. ما سسی میلیون به ژاندارمری و عدلیه می‌دهیم که حافظ این نوع اخلاق باشند." (همان، ص ۱۰۶)

در چنین جامعه‌ای اگر می‌خواهید بدون درنگ پیشرفت کنید، یا باید ثروتمند باشید، یا به آن تظاهر کنید. (همان، ص ۲۱۳)

بدیهی است که در این جامعه از عدالت قضایی خبری نخواهد بود: "شغل و کالت عدلیه را پیش می‌گیریم تا روزی رئیس محکمه بشویم و بخت برگشته‌هایی را که به سر ما می‌ارزند با گذاشتن علامت اعمال شاقه روی دوششان به زندان بفرستیم و با این عمل به ثروتمندان اطمینان دهیم که شیءا می‌توانند راحت بخوابند." (همان، ص ۲۰۷)

موقعیت شغلی نیز در تقسیمات ناعادلانه، مرهون عنایت صاحبان ثروت خواهد بود: "پس از تحمل مشقات و محرومیت‌های زیاد که حتی سگ هم طاقت آن را ندارد، خود را جانشین مرد ابله‌ی بکنید و در یک گوشه مملکت شغلی قبول کنید تا دولت سالی هزار فرانک مثل

بیا نور بوزر تنهایی
 می‌بیرد به پرا که پیران او
 عدالت مردود است. کمی
 انسان بالزاک نسبت مهم
 هفتاد و نهم و نهم و نهم
 از آن عدالت که شکست
 رمانتیک از آن بی‌خبر بود
 اشکاز می‌سازد و
 بدین نشان را نامشروع
 می‌گیرد و ما جوانی جاودانه
 را منظر بند که کلامانی که
 عدالت برقرار نباشد، این
 ماجرا این قرار است.

شخص آن را خوب فرامی گرفت و مورد عمل قرار می داد به تمام مقاصد خود می رسید. (همان، ص ۱۴۹)



به این ترتیب بالزاک به این ایده اصلی خود می رسد که در پشت هر ثروتی جنایتی نهفته است. شخص با دستکشهای زرد و زبان چرب و نرم جنایتهایی می کند که فقط رنگ خون در آن دیده نمی شود، در صورتی که همین عمل او چه خون دلی که برای دیگران فراهم نمی کند... راز ثروتهای زیاد که بدون علت ظاهری به دست آمده جنایتی است که فراموش شده و از نظرها پنهان است به علت آنکه ظاهر آن خوب جلوه داده شده و از راه قانونی انجام گرفته است. (همان، ص ۲۲۳) در چنین جامعه‌ای به همان اندازه که پول و سرمایه معیار فضیلت و حقیقت است، هویت انسانی نیز تابعی از آن خواهد بود. به گفته بالزاک حتی اگر فردی به واسطه استثمار دویست سیاه پوست صاحب چند میلیون فرانک ثروت شود کسی نیست بپردازد که این آقا کیست؟ اسم من آقای چهار میلیونی و تبعه آمریکا خواهد بود. (همان، ص ۲۱۵)



در چنین جامعه ناعادلانه‌ای معیارهای مبتذل صاحبان ثروت جایگزین معیارهای حقیقی می شود. به عنوان مثال نباید متعجب شد اگر در این جامعه ناموزون خیاطها در سرنوشت جوانان دخالت داشته باشند: از دیدن مسیو دوتراک، راستینیاک متوجه شده بود که تا چه اندازه خیاطها در سرنوشت زندگی جوانان دخالت دارند. (همان، صص ۱۹۳ - ۱۹۲) چرا که تظاهر به ثروت (که یکی از راههای آن پوشش است) از راههای مهم موفقیت و پیشرفت است. گسترش تجمل گرایی در واقع از ابتدایی ترین نتایج بی عدالتی در جامعه است، چرا که از ابزارهای بسیار مهم برای مشروعیت بخشی و تحکیم ترتیبات ناعادلانه و فرهنگ سرمایه سالاری است. راستینیاک با مشاهده منزل یکی از اشراف است که شیطان تجمل نیش تندی به قلب او می زند و تب سودجویی و

پول پرستی عارض او می شود و تشنگی مال و منال گلویش را می فشرد. (همان، ص ۱۴۴) و دیگر تردیدی وجود نخواهد داشت که فرد اگر اولین بار به ردیف کالسکه‌هایی که در یک روز آفتابی از شانزلیزه می گذرند با نظر تحسین بنگرد، رفته رفته چنین کالسکه‌هایی را آرزو می کند. (همان، ص ۷۷) و اگر نتواند چنین کالسکه‌هایی (که شما می توانید بخوانید الگانس، زانتیا، پرشیا و...) را فراهم کند، این امکان وجود خواهد داشت که خود را به صاحبان این کالسکه‌ها بفروشد: شما زنهایی را می بینید که به فحشا تن می دهند تا در کالسکه پسر یکی از اعیان در جاده وسطی میدان اسپدوانی لوتشان به تفرج بپردازند. (همان، ص ۲۱۲) و البته جای این پرسش هست که چطور احترام زنها در این شهر محفوظ است؟ (همان، ص ۲۳۶)

در جامعه کنونی ایران نیز هر چند طبقات اجتماعی به آن معنایی که در جامعه پاریس ۱۸۱۹ بود، وجود ندارد اما معادل فرانسوی آن "کلاس" به نحو گسترده‌ای حضور دارد و شما می توانید به وضوح در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران تبلیغ خودروهایی "باکلاسی" را مشاهده کنید که می توانید با خرید آن باکلاس شوید.

روشن است که کلاس چیزی نیست جز مجموعه ارزشها و رفتارهای صاحبان ثروت و مفهومی مشروعیت بخش برای ترتیبات ناعادلانه موجود به نفع ثروتمندان که نه تنها به واسطه عامه مردم که از جانب صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران نیز تبلیغ می شود.

سخن پایانی این که باباگوریو در تنهایی می میرد، چرا که پیش از او عدالت مرده است. کمدی انسانی بالزاک نسبت مهم عشق و اخلاق و ثروت و عدالت را که مکتب رمانتیسم از آن بی خبر بود، آشکار می سازد و بدین سان رنالیسم شکل می گیرد و ماجرای جاودانه را می آفریند که تا زمانی که عدالت برقرار نباشد، این ماجرا برقرار است.